

در شاهنامه منوچهر پادشاه فاتح بزرگ است که هیچگونه شکستی بر او وارد نیامده است و حتی افراسیاب تورانی معاصرو هم نبرد او نیست و در عهد پسرش نوزد بعرصه می آید . نوزد چنانکه در بند هشن دیدیم در عهد منوچهر کشته شد اما بنا بر شاهنامه این مرد پس از پدر پادشاهی نشست و چند گاهی سلطنت راند و با افراسیاب جنگها کرده و شکستها دیده و سرانجام کشته شده است . در حقیقت قسمتهای اخیر داستان منوچهر تا حدی شبیه به داستان نوزد در شاهنامه است و من راجع بنوزد جدا گانه و بموقع سخن خواهم گفت .

یکی از خصایص دوران سلطنت منوچهر در شاهنامه وجود پهلوانان بزرگی است که قبلا از آنان اثری در شاهنامه نمی یابیم . حماسه های پهلوانی و توصیفات رزم آوران در شاهنامه فی الواقع و بتمام معنی از این هنگام شروع می شود و پیش از این ما از اینگونه مجالس رزم در شاهنامه نمی یابیم . در عهد منوچهر پهلوانانی از قبیل قارن پسر کاوه و کرشاسب و سام و نریمان و زال زر و رستم بوجود آمدند که ایرانشهر بیازی و بهمت آنان از گزند تورانیان آسوده ماند . بحث در باب این پهلوانان جدا گانه در فصل دوم همین گفتار صورت خواهد گرفت و اکنون بنا بر روش معمول خود بیهضی از اقوال مورخان اسلامی در باب منوچهر توجه می کنیم :

از میان سلسله نسب هایی که در تواریخ اسلامی برای منوچهر ذکر شده نسب نامۀ طبری از همه بنسب نامۀ بند هشن نزدیکتر است . طبری نسب نامۀ منوچهر را چنین ثبت کرده است^۱ : منوشهر پسر منوشخور نر پسر منوشخوار بن پسر ویرک پسر سروشنک پسر ایرج پسر بن بتک پسر فرزاشک پسر زشاک پسر فر کوزک پسر کوزک پسر ایرج پسر فریدون پسر ائفیان پسر پر کاو (ظ : فریدن پسر ائفیان پر کاو) و چنانکه می بینیم این شجره نسب از بسیاری جهات با آنچه در ذکرنسب منوچهر از بندهشن نقل شده نزدیکست . صاحب مجمل التواریخ^۲ هم پس از نقل چند قول در نسب منوچهر روایت طبری را نقل کرده است منتهی در این نقل بوسیله ناقل و یا بر اثر اشتباه کاتبان و ناسخان تحریفاتی در اسامی

۱ - تاریخ طبری چاپ لیدن ج ۱ ص ۴۳۱

۲ - مجمل التواریخ چاپ تهران ص ۲۷

صورت گرفته است . در تاریخ طبری بجای كوزك بنت ایرج كوزك بن ایرج آمده است . اما در الآثار الباقیه این اشتباه موجود نیست^۱ و بنا بر نقل بیرونی كوزك دختر ایرجست نه پسر او منتهی در الآثار الباقیه منوچهر پسر كهزك دختر ایرج است و بدین طریق روایت بیرونی بر روایت فردوسی نزدیکتر است و از این هر دو کوتاهتر سلسله نسبی است که دینوری نقل کرده و منوچهر را پسر ایرج شمرده است^۲ . اما در سایر امور یعنی ظهور افراسیاب در اواخر سلطنت منوچهر و حصار دادن منوچهر در مازندران و قتل او و استیلا بر ایران ، قول دینوری بر روایت بندهشن و دیگر ماخذ پهلوی نزدیکتر است .

ظاهر آ در باب تاریخ داستانی ایران از آغاز سلطنت منوچهر تا آغاز فرمانروایی زو دو روایت موجود بود یکی مبتنی بر پادشاهی نوزد میان این دو پادشاه و دیگر مبتنی بر تسلط چند ساله افراسیاب بر ایران و قتل منوچهر و ویران ساختن ایرانشهر و برپاشدن غائله و غوغای تورانیان در ایران و پایان پذیرفتن آن با ظهور زو و فردوسی و صاحب مجمل - التواریخ و برخی دیگر از مورخان از روایت نخستین پیروی کرده اند ولی بسیاری از ثقات مورخین بر قول ثانوی رفته و چنانکه دیده ایم و در شرح داستان نوزد نیز خواهیم دید این روایت با اصل داستان منوچهر و نوزد در اوستا و متون پهلوی سازگارتر است .

۹ - نوزد

بنا بر روایت فردوسی نوزد پسر منوچهر پس از پدربشاهی نشست و بعد از روزگاری از راه پدربگشت و لشکریان از او بر میدند . اما سام او را براه باز آورد . چون پشنگ پادشاه توران از مرگ منوچهر و نشستن نوزد بجای او آگاه شد دو فرزند خود افراسیاب و اغریث را با بزرگان توران زمین و سپاهی عظیم بجنگ نوزد فرستاد . افراسیاب نوزد را پس از سه جنگ اسیر کرد و بگشت و کارها و اثر گونه گشت تا زال بجنگ افراسیاب رفت و زورا پادشاه کرد .

۱ - الآثار الباقیه چاپ لایپزیک س ۱۰۴

۲ - اخبار الطوال س ۱۱

نام نوزدر در اوستا «نوتَر»^۱ آمده است و او پسر منوچهر و سر دستۀ خاندان «نوتَرِیه» (نوزریان) شمرده میشود. این نام در ادبیات پهلوی نوتر^۲ و یانودر^۳ آمده است^۴. بنا بر روایات پهلوی چنانکه قبلاً دیده‌ایم نوزدر در جنگهای افراسیاب با منوچهر کشته شد و بنا بر روایت فردوسی از نوزدر دو پسر بازماند یکی گسته‌م و دیگری طوس. باین دو اسم در روایات اوستایی و پهلوی هم باز میخوریم و بجای خود یعنی در فصل دوم همین گفتار از این دو شاهزادۀ پهلوان سخن خواهم گفت.

چنانکه گفته‌ام نوتَر (نوزدر) پسر منوچهر مؤسس خاندانیست که در اوستا نوتَرِیه^۵ یا «نوتَرِیان»^۶ یعنی نوزریان نامیده شده است. از این خاندان چند بار در اوستا نام برده شده است (مثلاً در آبان یشت فقره ۹۸ و رام یشت فقره ۳۵ و ارت یشت فقره ۵۵) و از جمله معاریف داستانی ایران جز طوس و گسته‌م کی گشتاسپ و زوش «هوت اوسا»^۷ باین خاندان منسوبند. انتساب طوس و گسته‌م بنوزدر نسبی ولی انتساب کی گشتاسپ و پدرش «اُوروت اسپ» (لهراسپ) بدین خاندان از طریق تبنی است زیرا بنا بر روایت بندهشن زاب ندیره نوزدر کیقباد جد گشتاسپ را بفرزندى پذیرفت.^۸ طوس و گسته‌م در شاهنامه فردوسی نیز فرزندان نوزدر شمرده شده‌اند. این دو فرزند در جنگ اخیر نوزدر با افراسیاب پورپشنگ بفرمان اوسوی پارس رفتند تا شبستان اورا بالبرز کوه برند و هنگامی که زال خواست جانشینی برای نوزدر معین کند ایشان را لایق پادشاهی ایران شهر ندانست و یکی از اعقاب فریدون یعنی زو پسر طهماسب را بپادشاهی ایران برگزید.

چنانکه در ذیل داستان منوچهر دیده‌ایم از داستان سلطنت نوزدر جز در شاهنامه و بعضی مأخذ معدود دیگر سخنی نرفته است و بجای آن میان مرگ یا قتل منوچهر و

Nodar - ۳

Nôtar - ۲

Naotara - ۱

۴ - بندهشن فصل ۳۳ فقره ۴ - زند اوستای دارمستر ج ۲ ص ۳۸۵ - بشتها تفسیر آفای بورداود ج ۱ ص ۲۶۵

Hûtaosa - ۷

Naotaryâna - ۶

Naotarya - ۵

۸ - زند اوستای دارمستر ج ۲ ص ۳۹۰

آغاز پادشاهی زاب شرح سلطنت کوتاه افراسیاب در ایران و ویرانیها و آزارهای او
یاد شده است.^۱

۱۰ - زاب

بنا بر روایت فردوسی چون افراسیاب نوزد را کشت خود پشاهی ایراتر زمین نشست
و پهلوانان ایران با زال در انتخاب جانشین نوزد رایبازدند. زال طوس و گستههم فرزندان
نوزد را لایق پادشاهی ندانست و باموبدان تدبیر کرد و سرانجام ایرانیان بجست و جوی
کسی از تخمه فریدون برخاستند و چون کسی را جز زو پورتهماسپ سزاوار گمانیدافتند
اورا اگر چه سالخورده بود پادشاهی نشانند. زو پنج سال پادشاه بود. در آغاز کار
بیاری پهلوانان ایران زمین با افراسیاب جنگها کرد و چون خشکسالی و قحط جهانیان
را آزرده کرده بود هر دو جانب پس از پنج ماه جنگ بصلح تن در دادند و قرار بر آن
نهادند که جیحون مرزا ایران و توران باشد و دیگر کسی از سپاهیان ایران و توران از
این مرز آنسوی تر نرود. «زو» مردی عاقل و عادل بود و از خون ریختن پرهیز داشت و پس
از پنج سال پادشاهی بهشتاد و شش سالگی بمرد.

نام زو در اوستا «اوزو»^۱ و نام پدرش «توماسپ»^۲ است.^۳ اوزو بمعنی یاری
کننده و توماسپ بمعنی دارنده اسبان فر به است.^۴ این دو نام در زبان پهلوی بترتیب
«هوزوب»^۵ و «توهماسپ»^۶ و در فارسی «زو» یا زاب و تهماسپ شد.

بنا بر روایت بندهشن (فصل ۳۳ فقره ۵) «چون منوشچهر کشته شد باز افراسیاب
بیامد و باران از ایران شهر بازداشت تا هوزوب توهماسپان (هوزوب پسر تو هماسپ)
بیامد و افراسیاب را براند و باران بیاراند» در فصل ۳۴ از همین کتاب مدت پادشاهی
هوزوب پنج سال معین شده است و در فصل ۳۱ فقره ۳۵ آمده است که توهماسپ دختر
«نامون»^۷ منجم افراسیاب را بزنی گرفت و ازو هوزوب پدید آمد. سه سال بعد نودر

۱ - اخبار الطوال دینوری ص ۱۲ - ۱۳ . ۲ - Uzava ۳ - Tumâspa

۴ - نبت ۱۳ فقره ۱۳۱ ۵ - زنداوستای دارمستترج ۲ ص ۴۰۰ - یشتها تفسیر آفای پورداود ج ۲ ص ۴۶

۶ - Hûzûb ۷ - Tuhmâsp ۸ - Nâmûn

پدرتهماسپ او را بنزد خود خواند ولی از پیش از پدر در گذشت. بنا بر روایت اخیر زو نواده نوزر است و این روایت با در آوردن اوزو در شمار افراد خاندان نوزری در اوستا سازگار است.

بروایت بیرونی^۱ سلسله نسب زوجین است: زاب بن تهماسب بن کمجهور بن زو بن هوشب بن ویدنیاک بن دوسر بن منوشچهر. روایت طبری اختلافی با این سلسله نسب دارد^۲ و در مجمل التواریخ چنین آمده است: «زاب، پارسیان او را زو خوانند و زه نیز گفته اند و بعضی گویند پسر نوزر بود و حقیقت آنست که پسر تهماسب بن منوچهر بود.»^۳ میان این روایت با روایت بندهشن (فصل ۳۱) نیز اختلاف است زیرا بنا بر این روایت «هوزوب» پسر «توهماسب» پسر «اگای مسواک»^۴ پسر «نودر» پسر «منوشچهر» است.

در مجمل التواریخ بنقل از تاریخ طبری چنین آمده است: «... منوچهر برین پسر (یعنی تهماسب) خشم گرفت و از پدر بگریخت بدورجایی و او را زنی بود از قرابت، نام او مادرك (در اصل طبری مادول) پس زاب از وی بزاد چون منوچهر بشنید از پسر خشنود گشت و او را بازخواست»^۵ روایت بلعمی در این باب چنین است: «واو (یعنی منوچهر) را پسری بود نام او طهماسب و منوچهر بر او خشم گرفته بود و خواست که بکشدش، بدان سبب که او را دختری بود و طهماسب بزنی کرده بود، پس سرهنگان طهماسب را درخواستند، بدیشانش بخشید و گفت که از پادشاهی من بیرون شود. آن دختر که زن او بود بستید و در خانه بازداشت و منجمان گفته بودند که او را از این زن پسری باشد که پادشاه شود، پس او را پسری آمد، زاب، و پسرش کودک بود که منوچهر بمرد ...»

روایت دینوری در باب زوجین است: «چون فراسیاب ندسال بر ایران پادشاهی

۲ - تاریخ طبری، لیدن ج ۲ ص ۵۲۹-۵۳۰

۱ - الانارالباقیه ص ۱۰۴

۴ - Agâ i masvâk

۳ - مجمل التواریخ ص ۲۸

۵ - مجمل التواریخ ص ۲۸

کرد زاب بن بودکان بن منوشهر بن ایرج بن نمرود در سرزمین فارس ظهور نمود و افراسیاب را و مردم را بجانب خویش خواند، همهٔ اخلاف سام بن نوح بر او گرد آمدند چه در عهد فراسیاب رنجهای بسیار کشیدند. آنگاه زاب بر فراسیاب تاخت و او را از کشور خویش براند و شهرها و دژهایی را که افراسیاب ویران کرده بود آبادان ساخت و در عراق رودهای بزرگ بنام زابی که اسم آنها از نام او مشتق است جاری ساخت و آنها عبارتند از زابی الاعلی و زابی الاوسط و زابی الاسفل و شهر عتیق (مراد قدیمترین شهرهای مداینست) را بنا کرد و آنرا طیسفون نامید. آنگاه از پی افراسیاب رفت و در خراسان بجمع لشکریان پرداخت، پس افراسیاب آهنگ او کرد و پس از ملاقات فریقین ارسناس (آرش) که منوچهر آموختن تیراندازی را بدو وا گذاشته بود، چندان پیش رفت که بقدر تیر پرتابی با فراسیاب نزدیک شد و تیری بر او افکند و او را بکشت و زاب که خود زخم فراوان برداشته بود یک ماه پس از مرگ افراسیاب بمرد «مطلب تازه‌یی که در اینجا می‌بینیم وجود آرش است در عهد زاب در صورتیکه بنا بر اغلب روایات دیگر او در عهد منوچهر میزیست و من در باب آرش جدا گانه سخن خواهم گفت.

۱۱ - کرشاسپ

بروایت فردوسی پس از مرگ زو کرشاسپ جای او را گرفت و نه سال جهاننداری کرد و در آخرین سال جهاننداری او افراسیاب بفرمان پشنگ بایران روی آورد و چون کرشاسپ مردنخت ایران از شاه تهی ماند و روزگار ستیز و آزار ترکان فرارسید تا زال رستم را بجست و جوی کیقباد بالبرز کوه فرستاد.

این کرشاسپ که برخی او را شریک پدر در پادشاهی ایران دانسته‌اند^۱ در شاهنامه غیر از کرشاسپ پهلوان معروف و پدیرسام جدرستم است که در اواخر پادشاهی

۱ - اخبار الطوال ص ۱۳

۲ - الآثار الباقیه ص ۱۰۴ و مجمل التواریخ ص ۲۸ و ۴۴

فریدون و آغاز کار منوچهر پیرو فرتوت بود و من از این کرشاسپ پهلوان در فصل دوم این گفتار سخن خواهم گفت .

با ختم داستان کرشاسپ تاریخ داستانی پیشدادیان پایان میرسد و تاریخ سلسله کیان بمیان می آید و بزرگترین دور پهلوانی شاهنامه و دیگر حماسه های ملی ما فرا میرسد .



ب- کیان

بنا بر روایات ملی ما و چنانکه در شاهنامه آمده است پس از پیشدادیان کیقباد بسطنت ایران بر گزیده شد و اوسر سلسله پادشاهانی است که بکیان موسومند. این سلسله کیان را گروهی از خاور شناسان و متتبعان با سلسله کیان و هخامنشیان هخامنشی یکسان دانسته و کوشیده‌اند که میان سلاطین این دو سلسله، کدیکی داستانی و نیمه تاریخی و دیگری تاریخی است، ارتباطی بوجود آورند و آنان را یکسان شمارند. از علل عمده این اشتباه یکی وارد شدن بعضی از پادشاهان سلسله هخامنشی مانند دارا و دارای دارایان است در شمار پادشاهان اخیر کیان (بوسیله مورخان قدیم) زیرا ایرانیان با اطلاع از حدیث اسکندرو جنگ او با داریوش سوم پادشاه هخامنشی و نیز با اطلاعی که از کیان داشتند و آنان را آخرین دسته سلاطین باستانی ایران می‌شمرده‌اند چنین پنداشتند که جنگ اسکندر با آخرین پادشاه همین سلسله اتفان افتاده و او دارا پسر داراست که در ادبیات پهلوی دارای دارایان خوانده میشود.

این امر از یکطرف، و همانندیبی که برخی از متتبعان میان ویشتاسپ کیانی (حامی زردشت) و ویشتاسپ پدر داریوش بزرگ حاکم ایالت «پسارث» از طرف دیگر تصور کرده‌اند، باعث شد که سلسله تاریخی هخامنشی همان سلسله نیم داستانی کیان شمرده شود و مثلاً کوروش مؤسس واقعی شاهنشاهی هخامنشی همان کیخسرو تصور گردد.

از میان خاورشناسان نخست «هرتل» در کتاب معروف خود یعنی «هخامنشیان و کیان»^۱ بر این عقیده رفتند و پس از استاد «هرتسفلد»^۲ از عقیده وی پیروی کرده و

۱ Hertel, Achaemeniden und Kayaniden, Leipzig, 1924

۲ - رجوع شود به مقاله‌یی که Hertzfeld در مجموعه Modi Memorial Volume که در سال

۱۹۳۰ در بمبئی چاپ شده نگاشت و کتاب دیگر او بنام Archäologische Mitteilungen

aus Iran در دو مجلد بسال ۳۰ - ۱۹۲۹ در برلین بچاپ رسانید.

آنها با تفصیل و توضیحات بیشتری طرف توجه قرار داده است.

هرتل در کتاب «هخامنشیان و کیان» گفته است که افراد اخیر سلسله کیان فی الحقیقه عبارتند از خاندان هخامنشی و مناط عقیده او در این حدس وجود عده‌یی از هخامنشیانست که با آیین زردشتی میانه خوبی نداشتند. مبداء ظهور این نظر برای هرتل فرضی است که در کتاب «زمان زردشت» آورده و گفته است که زردشت در دوره حکومت ویشتاسپ پدر داریوش اول زندگی میکرده است. هرتل چنین پنداشته است که نخستین پادشاهان سلسله کیان یعنی از کیقباد تا کیخسرو رؤسای قبایل غربی ایران بودند و ممکن است شخصیت تاریخی داشته و یا اصولاً داستانی و افسانه‌یی بوده باشند ولی مابقی سلاطین بعقیده او همان پادشاهان هخامنشی بوده‌اند که در سلسله داستانی کیان وارد شده‌اند. اما هر تسفلد از این حد فراتر رفته و گفته است که اولین پادشاهان کیان همان پادشاهان ماد بوده‌اند که «هرودت» و «کتزیاس»^۱ از آنان نام برده‌اند و کوروش نیز همان کیخسرو است.

با آنکه قول دوم محقق مذکور در این جزئیات مغایرت دارد ولی تصور ایشان همان گمان همانندی کوی ویشتاسپ با ویشتاسپ پدر داریوش اولست که از جانب پسر شهربان (خشروپاون - ساتراپ) ایالت «پرتو»^۲ بوده.

بعقیده هر تسفلد زردشت از مولد خود یعنی «رگ» (ری) بخدمت همین ویشتاسپ پدر داریوش که در اوستا ملقب به «کوی» است رفته و دین خود را بر او عرضه داشته است.

ویشتاسپ و پسرش سپنتودات^۳ دین جدید را پذیرفتند و حامی و نگاهبان آن شدند. سپنتودات اسم اصلی همان کسی است که چون بیادشاهی رسید نام سلطنتی «داری و هوش»^۴ را بر خود نهاد و اینکه می بینیم در داستان کتزیاس نام بردیای دروغی

« سفندا داتس »^۱ دانسته شده اشتباه است چه این اسم نام قاتل گئوماتست نه نام واقعی خود او .

استاد نلد که نیز با مقایسه داستان کوروش با کیخسرو و « آستوا گس »^۲ پادشاه ماد با افراسیاب و « هارپا گوس »^۳ وزیر آستوا گس با پیران ویسه گویی بر آنراست که میان سلسله کیان و هخامنشی رابطه‌ی ایجاد کند^۴ .

بعقیده من آمیختن شاهان اوستایی کیان با پادشاهان تاریخی مادی و هخامنشی خطایی بین و آشکار است چه بنا بر آنچه از قرائن متعدد تاریخی و نیز با تحقیق در زمان زردشت بر می‌آید پادشاهان کیان یعنی کسانی که در اوستا با لقب کوی ذکر شده‌اند و آخرین ایشان « کوی ویشتاسپ » است و در وجود تاریخی آنان هم نمیتوان کاملاً تردید کرد : متعلق بعهد قدیمتر از زردشت و عبارت بوده اند از رؤسای معروف قبایل مشرق و شمال مشرق ایران که پس از رسیدن بمقام فرمانروایی و عظمت بلقب « کوی » یعنی شاه ملقب میشده‌اند در صورتیکه پادشاهان ماد و هخامنشی چنانکه شواهد و مدارک متعدد تاریخی ثابت میکند پادشاهان مغرب و شمال غرب و جنوب و مرکز ایران بوده و از میان آنان تنها دسته اخیر توانسته اند بر قسمت های خاوری ایران حکومت یابند و عنوان سلطنتی آنان خشای ثی یعنی شاه است ، این گروه از لحاظ زمان هم متأخر از زردشتند و اینکه برخی خواسته اند بزحمت ویشتاسپ پدر داریوش را همان کوی ویشتاسپ حامی زردشت بدانند اشتباه کرده‌اند .

خاورشناس استاد « آرتور کریستن سن » دلایلی بر رد سخنان هرتل و هرتسفلد آورده است^۵ که چون مؤید گفتار منست بنقل آنها همت می‌گمارم . خلاصه سخنان کریستن سن را بدین صورت میتوان درآورد :

۱- ناحیه شرقی ایران مهد آیین زردشت است و زبان قسمتهای کهن اوستافی الحقیقة

Harpagos - ۳

Astyages - ۲

Sphendadates - ۱

Kavi - ۵

۴ - حماسه ملی ایران تألیف نلد که ص ۳

۵ - تحقیقات در باب آیین زردشتی ایران قدیم تألیف کریستن سن از ص ۲۶۵ بعهد کیانیان ، کریستن سن ص ۴ .

لهجه‌بی از ایران خاور است .

۲ - قدیمترین اشارات جغرافیایی اوستا راجعت بایران خاوری و زبان قسمت های متأخر اوستا هم مانند گاتاها متعلق بنواحی شرقی این کشور است. عنوان کوی يك عنوان شرقی است و کوی ویشناسپ حامی زردشت از آنجهت صاحب این عنوان بود که در مشرق ایران حکومت میکرد . و چون عنوان « کوی » نزد مورخان یونانی کاملاً غیر معروف و مجهول بود پس نمیتوان آنرا عنوانی که متعلق بمشرق ایران نباشد شناخت زیرا چنانکه میدانیم مورخان یونانی تاریخ ایران را بنا بر روایات اهالی مغرب ایران گرد آورده بودند .

۳ - شباهتی که بین داستان کیخسرو و افراسیاب از طرفی ، و کوزوش و « آستو آگس » از طرفی دیگر موجود است نمیتواند بتنهایی دلیل همانندی این اشخاص با یکدیگر گردد و همچنین است شباهت بعضی از اسامی دیگر که باز وسیله یکسانی سلسله کیان و هخامنشی نمیتواند گشت .

۴ - مهمترین وسیله بی که طرفداران وحدت هخامنشیان و کیان برای اثبات سخنان خود در دست دارند اینست که ویشناسپ پدر داریوش را با کی گشتاسپ حامی زردشت خلط کنند . البته ما میدانیم که کی گشتاسپ بنا بر آنچه از اوستا بر میآید حامی زردشت و نگاهبان کیش او بود ولی دلیلی در دست نداریم که این کی گشتاسپ همان ویشناسپ پدر داریوش اول باشد و پیداست که گمان مجرد هیچگاه اساس احکام محقق تاریخی نمی تواند گشت .

۵ - « بنونیست » خاور شناس معروف فرانسوی در کتاب « مذهب پارسیان بنا بر ماخذ یونانی »^۱ ثابت کرده است که پادشاهان هخامنشی بنا بر آنچه از آثار مورخان یونانی و کتیبه‌ها بر می آید بهیچ روی کیش زردشتی نداشتند بلکه معتقد بمذهب قدیم آریایی بودند و اگر ما این نظر را باورد داریم یکی دانستن کی گشتاسپ و ویشناسپ هخامنشی پدر داریوش امری محال خواهد بود .

جنبه تاریخی
داستان کیان

با مباحثی که گذشت مغایرت سلسله کیان با سلسله هخامنشیان
محقق گشت اکنون باید دید این سلسله داستانی را ممکن است
صاحب هیچگونه اهمیت و ارزش تاریخی دانست؟

برای بحث در این مسأله باید نخست از کوی و پشتاسپ آغاز سخن کرد. زندگی
کی گشتاسپ و حیات زردشت چنانکه از گاتاها بخوبی برمیآید بتمام معنی بیکدیگر
بسته و مربوطست و چون در نتیجه بحث های مفصل وجود تاریخی زردشت ثابت شده
است^۱ و نیز چون صحت انتساب گاتاها بزردشت امری محقق و مسلم شناخته شده، باید
قبول کرد که وجود کی گشتاسپ که بقول شخص زردشت حامی او بود وجودی تاریخی
است نه داستانی و جنبه های داستانی سرگذشت کی گشتاسپ فی الحقیقه از یشتهای آغاز شده
و در ادبیات پهلوی و فارسی بمنتهای بسطت و کمال رسیده است.

در باب پادشاهان دیگر کیانی که پیش از کی گشتاسپ میزیسته اند مطالب ذیل را
باید در نظر داشت:

قدیمترین پهلوانان و پادشاهان یشتهای یعنی نخستین بشر (گیومرث) و نخستین
شاه (هوشنگ یا جمشید) و ازدهای سه پوزه شش چشم (اژدهاک - ضحاک) و کشنده اژدها
(فریدون) همه صاحب جنبه اساطیری و بعضی از آنان متعلق بعهد هند و ایرانی هستند
در صورتیکه شاهان کیان صاحب خصائلی بتمام معنی ایرانیند و وجود هر یک از آنان از
همه جهات بایران و نژاد ایرانی بستگی دارد. در زندگی ایشان جنبه اساطیری کمتر
یافته میشود و سراسر اعمال ایشان دستهبندی از نبردهای پهلوانی است که بهیچروی خارج
از دائرة قدرت آدمی نیست. البته در شرح احوال و زندگی گانی افراسیاب که از معاصران
شاهان کیانست بعضی عناصر اساطیری راه یافته است اما این امر نه تنها دلیل آن نیست
که معاصران کیانی او افراد اساطیریند بلکه نتیجه مستقیم دو حقیقت است یکی آنکه
افراسیاب بنا بر آنچه برخی اندیشیده اند اصلاً خدای جنگ و رب النوع بزرگ تورانیان
بود^۲ و دیگر آنکه بهمین مناسبت در داستانهای ملی ایرانیان صاحب عمری دراز و نماینده

۱ - رجوع شود به اوستای دوهزاره چاپ پاریس سال ۱۸۸۱ از صفحه XVIII مقدمه ببعد.

۲ - Hertel : Die Sonne und Mithra, s. 32

ملت توران وقائد ایشان در تمام نهضاتی بوده است که بجانب ایران و برای فرو گرفتن این سرزمین کرده اند. در بعضی از روایات متأخر عناصر اساطیری تازه بی بر شرح احوال کاوس و کیخسرو نیز افزوده شده است ولی این اضافات هیچگاه نباید مایه گمراهی ما در تحقیق گردد زیرا نظیر آنرا در زندگی رجال تاریخی دیگر مانند اسکندر و گیو هم می بینیم و این فرد اخیر یعنی گیو که از رجال اشکانیست بعدها صورت تاریخی خود را از دست داده و در سلسله روایات کیانی بشکل فردی جاویدان و فنا ناپذیر در آمده است.

پادشاهان داستانی و اساطیری در پشتهها هیچگاه بالقب کوی یاد نشده اند و این عنوان یکی از عناوین ایرانی و متعلق بیاد شاهان نیست که نخستین آنان کوات^۱ (کیقباد) از پادشاهان مقدم بر زردشت ولی نزدیک بعهد اوست. اتفاقاً نام جانشین این کسی یعنی «کوی او سدن»^۲ «یا کوی اوسن»^۳ (کاوس) هم بشکل «اوسانس کاوی»^۴ در ریگ ودا دیده میشود و استاد کریستن سن معتقد است که بر اثر قدرت کاوس آوازه شهرت او بدره سند نیز رسیده و نامش در رود راه جسته است و بر اثر نزدیکی فراوان که میان ایرانیان شرقی و هندوان وجود داشت ارتباط آنان بایکدیگر بمراتب آسانتر از ارتباط ایرانیان مشرق و مغرب بنظر میآید زیرا میان این دو دسته طوایف چادر نشین ایرانی دشت های وسیع و خشک ایران مرکزی حائل بود و مانع ارتباط آنان بایکدیگر میشد.^۵

نام کویان (کیان) بتمام معنی نظیر و همساز بانامهاییست که در عصر زردشت و با دوره های نزدیک باو معمول بود و تنها از آن میان چند نام مانند ارشن^۶ و بیرشن^۷ و سیاورشن^۸ متعلق بازمنه کهن تر است.^۹

اگرچه نسب نامدهایی که بنا بر آنها کاوس و کی ارشن و کی پشین و بیرشن پسران ائی پی و هو^{۱۰} و نواده قباد بودند، تنها در ماخذ جدید دیده میشود ولی ظاهراً از روایت اصیل

Kavi Usan - ۳

Kavi Usadan - ۲

Kavâta - ۱

۶ - کیانان ص ۲۸

Rigvéda - ۵

Usânas - Kâvya - ۴

Syâvarshan - ۹

Byarshan - ۸

Arshan - ۷

۱۰ - در این باب رجوع کنید به رساله تحقیقات در باب آیین زردشتی ایران قدیم تألیف کریستن سن از ص ۱۷ ببعد

Aipivohu - ۱۱

و صحیحی ماخوذ است زیرا در صورت خلاف لزومی نداشت ناقلان روایات که محققاً سخنان خود را از ماخذ دینی و قطعات اوستا نقل میکردند کاوس و کی ارشن و کی پشین و بیرشن را پسران ائی پی و هو شمارندواو رانیز پسر قباد بدانند بلکه برای آنان اشکالی نداشت که از این اسامی هم مانند قباد و کاوس پادشاهان نیرومندی پدید آورند و گذشته از این هر یک را پسر و جانشین دیگری بدانند و فی المثل سلسله شاهان کیانی را بدین طریق ترتیب دهند: (کوات - ائی پی و هو - ارشن - پشین - بیرشن - کاوس). همین امر خود دلیل قاطعی است بر اینکه مدونین تاریخ باستانی روایات خود را راجع باین چهار برادر از ماخذ کهن تری اخذ کرده اند که با ازمنه نزدیک زردشت و روایاتی که در آن عهد راجع بکیان پیش از زردشت در دست بود بستگی داشته و بالنتیجه فاقد ارزش تاریخی نبوده است. علاوه بر این در باب این چهار برادر میتوان چنین تصور کرد که هر یک از آنان پادشاه ناحیتی بود و در یک روز گار یکی از ایشان یعنی کوی اوسن (کاوس) نفوذ بیشتری یافت و امارت همه قبایل ایران خاوری را بدست آورد چنانکه بنا بر اصطلاح یشتها «بر همه کشورها، بر آدمیان و بر دیوان» پادشاهی یافت.

سلسله پادشاهانی که از کیقباد تا کیخسرو ادامه دارد از پنج نسل پدید آمده است. نام «اُوروت اسپ»^۱ (لهر اسپ) که بنا بر آنچه محققان گفتند وجود محقق تاریخی ندارد، در قسمتهای اساسی و قدیم یشتها مذکور نیست و نام و بیعتاسپ تنها آمده و از اینجا چنین بر میآید که مدونین یشتها «هئوسروه»^۲ (کیخسرو) را آخرین فرد سلسله کیان پنداشته اند و ما میتوانیم این تصور آنرا خاطر هی تاریخی بینگاریم زیرا محققاً سلسله نسب این پادشاهان در دربار گشتاسپ معروف و معلوم بود و عین این اطلاع در میان روحانیان و عالمان زردشتی باقی ماند و بعد بصورتی که دیده ایم مدون گشت و فاصله میان کیخسرو و کی گشتاسپ نیز در ضمن این تدوین منظور شد.

باقبول این مقدمات میتوان اطلاعاتی را که از یشتها بر میآید تقریباً در حکم اطلاعات تاریخی خاصی دانست که حیات سیاسی و اجتماعی ایرانیان مشرق را در روزگار

پیش از هخامنشیان روشن می‌سازد و اگر این اطلاعات در اوستا محفوظ نمی‌ماند ما نمیتوانستیم بهیچ روی از ایرانیان مشرق و سلسله شاهان ایشان آگهی داشته باشیم و اگر خوانندگان ما نخواهند این مطالب را بجای حقایق تاریخی بپذیرند دست کم باید بدین حقیقت معترف باشند که حدیث کیان در اوستا کاملاً جنبه اساطیری ندارد و بر فرض ثبوت چنین حالتی اساطیر و احادیث آنان را اصلی تاریخی و محقق بود و همان اصل محقق تاریخی بعدها اساس داستان و افسانه‌های تاریخی قرار گرفت.^۱

کلمه کی

کلمه کوی که در موارد مختلف از گاتاها و یشتها بان ساز میخوریم همان کلمه یست که در زبان پهلوی به کی یا کی بایاء

مجهول (Kê) و در زبان فارسی به کی بفتح اول و سکون ثانی مبدل شده و در تاریخ داستانی ایران قدیم عنوان دسته معینی از سلاطین شده است که سلطنت آنان از آغاز پادشاهی قباد شروع گردید.

دربادی امر، خاصه وقتی که در یشتها باین عنوان باز میخوریم ممکن است تصور کنیم که کلمه کوی عنوان دسته معینی از پادشاهان یا پهلوانان اوستاست (همچنانکه در شاهنامه و یا تواریخ اسلامی مشاهده میشود) اما حقیقت امر بنوعی دیگر است و کوی چنانکه از موارد مختلف استعمال آن در گاتاها و یشتها برمیآید بمعنی شاه و امیر است که علی السواء بر کیقباد و سلاطینی که از خاندان او بوده‌اند و یا بر امراء و پادشاهان دیگری که در همان ایام بر قسمت‌هایی از ایران شرقی حکومت میکرده‌اند اطلاق میشده است.

در گاتاها کلمه کوی اغلب برای تعیین دسته‌ی امراء یا رؤسای قبایل که دشمن زردشت شمرده میشدند بکار رفته است. اینان پرستندگان دیو بوده و روحانیان ایشان

۱- برای کسب اطلاعات بهتر و دقیق‌تری در باب اصل تاریخی داستان کیان رجوع کنید به :

بعنوان کرین خوانده میشده اند و زردشت در بسیاری از موارد از کویان و کر پنان و آزارهای آنان نالیده است. از این کویان و کر پنان اگر چه پس از دوره سرودن گاتاها دیگر کسی وجود نداشت خاطراتی در سایر قطععات اوستا بر جای مانده است.

در عین آنکه امرای مخلصم زردشت بعنوان کوی خوانده شده اند در همان حال هم ویشناسپ حامی زردشت و نگاهبان کیش او بهمین عنوان در گاتاها یاد شده است. این دو مورد استعمال دو مطلب را آشکار میسازد: نخست اینکه کویانی که با کر پنان یکجا ذکر شده اند دسته معینی از قبایل یا افراد و یا احزاب نیستند و دوم آنکه عنوان کوی که برای ویشناسپ و یا امرای مقدس مقدم بر او مانند کیقیباد و کاوس و کی ارشن و بیرشن و خسرو آمده است نام خاندان خاصی از ایرانیان خاوری نیست بلکه عنوانی است که بهر که امارت و سلطنتی داشت داده میشد و همچنانکه گفتم درست بمعنی امیر و شاه بود.

محیط استعمال این کلمه محققاً ایران خاوری بوده است زیرا هیچیک از سلاطین ایران باختری یعنی سلاطین مادی و هخامنشی هرگز در کتیبه ها بعنوان ولقب کوی خوانده نشده اند بلکه در کتیبه های هخامنشی عنوان پادشاه «خشایثی» یا «خشایثی خشایثیانم» است که بعدها به شاه و شاه شاهان (شاهانشاه - شاهنشاه) مبدل شد.

از تعداد کویان در عصر زردشت، چنانکه در گاتاها ملحوظ است، چنین بر می آید که قلمرو تسلط و حکومت هر یک از کویان چندان وسعتی نداشت و تنها برخی از کویان مقتدر و مقدم بر زردشت و هم چنین کی گشتاسپ معاصر زردشت توانسته بودند نواحی مختلفی از ایران خاوری را بدست آورند.

کلمه کوی که بنا بر آنچه گفتم در گاتاها بمعنی مطلق شاه و امیر است در ادوار جدیدتر تاریخ ایران و حتی در قسمت های اخیر اوستا نام خانوادگی ولقب عده معینی از امیران شد که نخستین آنان قباد و آخرین ایشان در اوستا کی گشتاسپ و در ماخذ پهلوی و عربی و فارسی داراب دارایانست. در چیتر دات (چهر داد) نسک کلمه کوی بمعنی اخیر استعمال شده و

درمآخذ پهلوی این اطلاق شامل وعام گشت و سلسلهٔ خاندان کی در دینکرت کی کوات^۱ شمرده شد.

در شاهنامه چنانکه خوب میدانیم کلمهٔ کی بمعنی معمول خود در دورهٔ ساسانی و اسلامی استعمال شده است منتهی چنین بنظر میآید که معنی اصلی کلمهٔ کی (امیر-شاه) نیز در ذهن فردوسی بوده و آثاری از این معنی در بعضی از ابیات شاهنامه مشهود است مثلاً:

یکی مرد بد نام او آبتین
خردمند و گرد و بی آزار بود
بغورد آفرین کرد بر جان کی

تو بشناس کز مرز ایرانزمین
ز تخم کیان بود و بیدار بود
تهمتن همیدون یکی جام می

و همچنین در این مورد:

سر اندر کشید و همی رفت راست
بدیدندش از دور برخاست غو
بنیکی یکی اختر افگند پی

ندانست آخود آفریدون کجاست
بیامد بدرگاه سالار نو
چو آن پوست بر نیزه بردید کی

در این هر سه مورد کی بمعنی مطلق شاه است خاصه در بیت دوم و آخر که ممکن نیست در آنها مراد از کیان خاندان شاهی معروف باشد زیرا فریدون پسر آبتین را از پیشدادیان می شمردند. از اینگونه موارد در شاهنامه باز هم میتوان یافت و گذشته از این دور نیست که کلمهٔ «کیا» که لقب شاهان مازندران بود (چون قصد بری کرد و بگرگان و بآمل- بگذاشت کیا مملکت خویش و کیایی. منوچهری) هم لهجهٔ بی از «کی» و بمعنی مطلق شاه باشد.

پیش از آنکه در باب یکایک شاهان کیانی آغاز
بحث و تحقیق کنم مختصری در باب فر کیانی که
در شاهنامه بکرات از آن سخن رفته و در داستان

فر کیانی

های حماسی ما مقامی بلند دارد سخن میگویم:

در اوستا غالباً و چنانکه تا کنون چند بار ملاحظه کرده ایم به کلمه خورن^۱ باز می خوریم. معادل این کلمه در زبان پهلوی خره^۲ و در فارسی فر و فره است. بنا بر عقیده دارمستتر خره از شکل اوستایی خورن پدید آمده و فراز شکل پارسی فرن^۳ . معادل کلمه خورنگهنت^۴ که در اوستا بسیار آمده و بمعنی صاحب فراست در فارسی فرخ است. کلمه خورن در اوستا معمولاً با جزء کوی و ائیرین^۵ ترکیب شده و ازین ترکیب عبارات «کوئتم خورن»^۶ و «ائیرینم خورن»^۷ پدید آمده است. اولی را باید فرشاهی و ثانوی را فرایرانی معنی کرد.

خورنوه همچنانکه از معنی کلمه فردر فارسی برمی آید بمعنی شکوه و جلال و در اصطلاح اوستا حقیقتی الهی و کیفیتی معنویست که چون برای کسی حاصل شود او را بشکوه و جلال پادشاهی و بمرحله تقدس و عظمت معنوی میرساند و بعبارت دیگر صاحب قدرت و تقوی و نبوغ و خرمی و سعادت می کند. بوسیله همین فراست که پادشاه پادشاهی میرسد و تاهنگامی که پادشا هست خره با او یار است و چون ازوبگست پادشاهی نیز از کفش بیرون خواهد شد چنانکه در شرح سلطنت جمشید دیدیم و اعتقاد باین اصل تنها منحصر با اوستا نیست بلکه در عهد ساسانیان نیز این عقیده بانهایت شدت رواج داشته و در کارنامه اردشیر از این فرچند بار سخن رفته است.

بنا بر آنچه از اوستا برمی آید میان خره و آذربستگی فراوان موجود است. همچنانکه سه آتش مقدس یکی برای موبدان و هیربدان بنام «آذر فرنبغ»^۸ و یکی برای جنگجویان بنام «آذر گشنسپ»^۹ و یکی برای کشاورزان بنام «آذر برزین مهر» موجود

Xvarenô - ۱ Xorrih - ۲ Farna - ۳

Xvarenanguhant - ۴ Airyana - ۵

Kavaênem Xvarenô - ۶ Airyanem Xvarenô - ۷

Atar Farnbag - ۸ Atar Gushnasp - ۹

است همانطور هم فرسه سه شکل در میآید و چنانکه در شرح داستان جمشید دیده ایم فرسه بار از روی بتافت و به سه کس تعلق گرفت .

خره (فر) چون پیادشاهی تعلق گرفت بنام کوئیم خورن نامیده می شود و در شاهنامه از فر و فر کیانی بارها یاد شده است .

چنانکه گفتم گذشته از فر کیان در اوستا از فردیگری بنام « آئیر ینم خورن » یعنی فر ایران یاد شده است ، این فر ظاهر آشبیه و نظیر فر کیان و یاعین آنست زیرا فر کیان هم چنانکه می دانیم مانند فر ایران مایه عظمت و جلال ایرانست .

معمولا فرد را اوستا بشکل مرغی بنام « وارغن » مجسم شده است و چنانکه از برخی قرائن در اوستا بر می آید « وارغن » شاهین یا یکی از مرغان شکاری نظیر آنست و گذشته از این فر بصوردیگری مثلا گوسفند هم در آمده و بر صاحب فر جلوه کرده است . در باب فر کیانی (فرشاهی - فر شاهنشاهی) فعلا بهمین مختصر بسنده می شود^۱ و از این پس شروع میکنم بیحث در باب یکایک شاهان کیان .

۱- کیقباد

بنابر روایت فردوسی چون تخت شاهی از کرشاسپ خالی ماند زال از موبدان نشان کسی خواست که شایسته تخت شاهان باشد و ایشان یکی را از تخمه فریدون بنام کیقباد نام بردند که نشستش بالبرز کوه بود . پس زال رستم را نزد او فرستاد و چون پهلوان بنزدیک کیقباد رسید پیام زال را بگزارد و قباد را پیادشاهی ایران شهر بخواند . قباد پیام زال را پذیرفت و با رستم آهنگ تخت و تاج کرد و آنگاه بخواهش پهلوانان ایران بجنگ افراسیاب شتافت و جنگی سخت با او کرد و در این جنگ رستم پهلوانیها

۱ - Vâreghan

۲ - برای کسب اطلاعات مفصلتری در باب فر رجوع کنید به :

بشها تألیف آقای پورداد ج ۲ ص ۳۰۹ ببعده . زند اوستای دارمستر ج ۱ ص ۷، ج ۲ ص ۵۶۰ ، ۶۱۵ - ۶۱۷ ، ۶۲۴ - ۶۲۵ . دهارله ، اوستا ص ۵۴۱

نمود چندانکه افراسیاب را تاب مقاومت نماند و ناچار از پیشنگ درخواست که تقاضای صلح با ایرانیان کند و قرار بر آن نهادند که جیحون مرز ایران و توران باشد. کیقباد پس از ختم غائله افراسیاب روی پیارس نهاد و اوصطخر را بیایتختی بر گزید و بسی شهر و آبادی ساخت آنگاه دهسال گرد جهان بگشت و باز پیارس آمد و بر اینگونه صدسال پادشاهی کرد. کیقباد را چهارپسر بود: کیکاوس و کی آرش و کی پشین و کی ارمین.

نام قباد در اوستا کوات^۱ بالقب کوی^۲ و در زبان پهلوی کوات^۳ بالقب کی ذکر شده و در تازی و فارسی قباد است.

در چهار داد نسک کوات از اعقاب منوچهر و مؤسس خاندان کیان و پادشاه ایران شمرده شده بود. در دینکرد (کتاب هشتم فصل ۱۳ فقره ۱۲۴) آمده است که کوات نخستین شاه کیانی و پادشاهی داد گرو نیگمرد و برای آدمیان مایه آسایش و سعادت بود. در کتاب مینوگ خرد (فصل ۲۷ فقرات ۴۵ - ۴۸) چنین آمده است: «از کی کواز سوز این بود که اندر یزدان سپاسدار بود و خدایی خوب کرد و پیوند تخمه کیان از وی آغاز شد.» - در کتاب هفتم از دینکرد آمده است که فراز کرساسپ^۴ به کی کوات رسید و او جد کیان (کیان نیاک) است و بیاری فر^۵ بر ایرانشهر حکمروایی یافت.

در باب اسلاف کیقباد در آثار پهلوی چیزی نمی یابیم مگر در فقره ۲۴ از فصل ۳۱ بندهشن که نگاشته است: «کوات کود کی خرد بود که او را در صندوق نهادند و بر آب افکندند و این کودک از سرمای لرزید، اوزاو او را دید و از آب بیرون کشید و پسری پذیرفت و او را کوات نامید.»

دوهارلد این نام را مشتق از کلمه پهلوی «کواده» یعنی آستانه در دانسته و بعبارت دیگر بعقیده او کوات یعنی کود کی که بر آستانه دریافته باشند (بچندسراه)^۶.

در اوستا از قباد یکبار در فروردین یشت (فقره ۱۳۲) در صدر نام شاهان کیان و یکبار دیگر در کیان یشت یا زامیاد یشت (فقره ۳۱) هنگام بحث در پیوستن فر شاهان کیانی

Kavât - ۳

Kavi - ۲

Kavâta - ۱

۶ - ترجمه اوستا، مقدمه ص ۲۲۷

Kavadah - ۵

Karsasp - ۴

سخن رفته است .

چنانکه دیدیم در روایات مذهبی پدر کیقباد معین نیست و گفته اند که زاب او را یافت و بفرزند پی گرفت اما در روایات ملی سلسله نسب کیقباد معین شده بود و همین روایات ملی است که از طرق مختلف مورد استفاده مورخان اسلامی قرار گرفت. ابوریحان بیرونی نسب کیقباد را چنین نگاشته است^۱: کیقباد بن زغ بن نوز کا بن مایشوبن نوزد ابن منوشجهر. در سایر مآخذ مانند تاریخ حمزه و تاریخ طبری و بلعمی هم سلسله نسب کیقباد با آنچه نقل کرده ام اختلاف زیادی ندارد و تنها اختلاف آنها در بعضی از اسامی است مثلاً بجای نوزکا، گام، یوحنا و بجای مایشومیس یا میشوا و بجای زاغ زاب و زاغ وداع و امثال اینها می بینیم^۲. استاد کریستن سن سلسله نسب مذکور را بدین صورت تصحیح کرده است:

کیقباد پسر رگ^۳ پسر نو تران^۴ یا نو ترگان پسر منوش^۵ پسر نو تر^۶.

در شاهنامه تنها از انتساب کیقباد بفریدون سخن رفته و ظاهراً بر اثر ضیق مقام و اشکالاتی از قبیل آن سبب نامه او بتفصیل ذکر نشده است .

در سلسله نسب منقول از بیرونی دیده ایم که پدر کیقباد زغ یعنی همان زویا زاب بوده است و در مجمل التواریخ از این امر بتصریح یاد شده . این زویا زاب همان پادشاه پیشدادی است که بنا بر روایات قدیم چندی پیش از کیقباد سلطنت میکرد و بنا بر آنچه در بندهشن آمده پدر خوانده او بود اما در روایات ملی از افگندن کیقباد در کودکی برودخانه ذکر کرده است. در شاهنامه چنین آمده که رستم کیقباد را در کاخی باشکوه بالبرز کوه یافت، ظاهر اساس تصور چنین کاخی برای کیقباد اشاره نویسنده پهلویست بکاخ بزرگی که کیکاوس در البرز کوه بر آورده بود. سلطنت کیقباد در شاهنامه صد سال معین شده است و عین این روایت در دیگر مآخذ اسلامی نیز دیده میشود اما در روایات مذهبی پهلوی حال از اینگونه نیست چه در فصل ۳۴ بندهشن دوره سلطنت قباد ۱۵ سال یاد شده است .

۱ - الاثر الباقیه ص ۱۰۴

۲ - رجوع کنید به مجمل التواریخ ص ۲۹ . تاریخ طبری، لیدن ج ۲ ص ۵۳۳

۳ - Rag - ۴ ۴ - Nōtarān ۵ - Manush ۶ - کیانیان ص ۱۰۷

۲ = ۵ : کی ایپوه - کی ارشن

کی بیرشن = کی پشین

دراوستا چنانکه دیدیم دوبار (فقره ۱۳۲ از فروردین یشت و فقره ۷۱ از زامیاد یشت) از قباد سخن رفته و هر دو بار بلافاصله پس از کیقباد نام یکی از کیان دیگر یعنی «ائی پی و هو»^۱ یا «ائی پی و نگهو»^۲ آمده است بی آنکه سرگذشتی از وی یاد شود. این کی در ماخذ پهلوی به «کی ایپوه»^۳ مشهور و بنا بر همین روایات پسر قباد است. اما باید دانست که کی ایپوه در ماخذ پهلوی هم شهرت بسیار ندارد. در بند هشن افسانه‌یی در باب این کی ذکر شده و بنا بر آن افسانه مادر او «فرانگ» نام داشت و دختر یکی از تورانیان بود و فر کیانی از یک نی که در دریاچه «ووروکش»^۴ رسته بود بگاو سحرناگی که پدر فرانگ پدید آورده بود حلول کرد و بوسیله شیر آن نخست بفرانگ و آنگاه بکی ایپوه رسید. اما در بند هشن یکبار دیگر سخن از این کی ایپوه آمده و این بار او فرزند کیقباد شمرده شده است^۵ - در سوتگرنسک که یکی از قسمتهای مفقود اوستاست کی ایپوه یکی از جاویدانان مقدس شمرده شده بود که می باید در پایان کار جهان مانند دیگر موعودهای دین زردشت ظهور کند^۶ و در یکجا از داستان دینیک یعنی فقره ۳۳ از فصل ۴۸ اشارتی بفرانگ مادر کی ایپوه شده است که از پدر خود گریخت و بکیقباد پناه آورد و از آن دو کی ایپوه پدید آمد.

از این کی در شاهنامه نامی نیامده است ولی در ماخذ دیگر مانند الآثار الباقیه و تاریخ حمزه و مجمل التواریخ یاد شده منتهی نام او در همه این ماخذ دور از اصل پهلوی و محرف است. در الآثار الباقیه «کینید»^۷ و در مجمل التواریخ کی افره^۸ و در تاریخ طبری

۳ - Apivoh

۲ - Aipivanghu

۱ - Aipivohu

۵ - رجوع شود به : کیانیان تألیف کریستن سن ص ۷۱-۷۲.

۴ - Vourukasha

۸ - ص ۲۹

۷ - ص ۱۰۴

۶ - دینکرد کتاب نهم فصل ۲۳ فقره ۲

کیسه آمده و آشکار است که این هر سه شکل محرف کی ایوه است .
 در بند هشن^۱ به کی ایوه چهار پسر بنام کی اوس یا کی کایوس و کی ارش و
 کی پیشین^۲ و کی بیرش نسبت داده شده و در کتاب هفتم دینکرت چنین آمده است که
 کی ارش و برادران او جمله زورمند و پهلوان و صاحب خوارق عادات بودند . از این
 چهارتن جز کی اوس (کیکاوس) دیگران در مآخذ پهلوی شهرت بسیار ندارند و از ایشان
 بیش از آنچه در یشتها می بینیم اطلاعی داده نشده است و عین این حال هم برای آنان در
 مآخذ اسلامی و در شاهنامه برجای مانده است چنانکه در شاهنامه تنها بشماره کردن
 نام چهار پسر و شرح سلطنت و داستان یکی از آنان یعنی کیکاوس بسنده شده است و
 حتی در نام یکی از آنان تحریف عجیبی رخ داده یعنی کی بیرش بصورت کی ارمین
 در آمده است ولی آن سه برادر دیگر تقریباً با نامهای اصلی خود یعنی کی کاوس و
 کی ارش و کی پیشین ذکر شده اند .

در اوستا نام این چهار پسر چنین آمده است^۳ کوی ارشن^۴ کوی اوسن^۵ کوی
 پی سین^۶ و کوی بیرشن^۷ و جز کاوس از سه پسر دیگر بغیر از ذکر نام اطلاعی داده
 نشده است .

۶ - گاوس

مهمترین قسمتهای حماسه ملی ما مربوط بدوره کیان است و از این میان
 دوره سلطنت کیکاوس و کیخسرو از همه مهمتر شمرده میشود زیرا دوره این
 دو پادشاه که از لحاظ تابع وقایع و بستگی آنها بیکدیگر باید دوره واحدی
 شمرده شود مهمترین دوره پهلوانی و عهد زور آزماینها و جنگاوری های خاندان
 کرشاسپ و گودرز و پهلوانان دیگر است . در دوره کیکاوس حدیث هفتخان رستم و

۱ - فصل ۳۱ فقرات ۲۵ - ۲۹

۲ - pishin

۳ - رجوع شود به فروردین یشت فقره ۱۳۲ و زامیاد یشت فقره ۷۱ .

۷ - Byarshan

۶ - Pisina

۵ - Usan

۴ - Kavi Arshan

داستان سیاوش و جنگهایی که بخونخواهی او صورت گرفته و داستان رستم و سهراب و زادن کیخسرو و آوردن او بایران که هر يك داستانی دلکش و زیباست در شاهنامه بتفصیل یاد شده است .

بنابر روایت فردوسی پس از کیقباد پسرش کیکاوس بتخت شاهی ایران نشست . نخست آهنگ فتح مازندران کرد و نصایح زال را ناپذیرفته با گروهی از سواران و دلیران ایران بآن دیار تاخت . ارزنگ شاه مازندران از دیو سپید مدد خواست و او بجادوی کاوس و لشکریانش را کور کرد و بیند افکند . یکی از کسان کاوس که از آسیب دیو سپید بر کنار مانده بود خبر بزوال برد و اورستم را بمازندران گسیل کرد . رستم دیو سپید را بکشت و جگر او را بر چشم ایرانیان کشید و همه را بینا ساخت . کیکاوس مازندران را با شارت رستم با ولاد سپرد و بایران باز گشت و پس از چندی آهنگ جهانگردی کرد و بتوران و چین و مکران و زره رفت و سلاطین این نواحی همه با ژوسا و پذیرفتند پس پدر بر لشکر برد . شاه بر بیاری پادشاه مصر و شاه هاماوران با او بجنگ برخواست اما هر سه شکست یافتند و با ژوسا و پذیرفتند . آنگاه کاوس سودابه دختر شاه هاماوران را بزنی خواست . شاه هاماوران بتدبیر ، کاوس را با جمله ایرانیان بیند افکند و چون این خبر شایع شد از ترکان و از دشت نیز مودران (عربستان) هر کس بایران دست افکند و افراسیاب با سپاهی گران بایران تاخت و با تازیان جنگی سخت کرد و ایشانرا از ایران بیرون راند و خود بر این دیار پادشاهی یافت . پس رستم بهاماوران رفت و کاوس را نجات داد و او با سودابه و پهلوانان بایران باز گشت و افراسیاب را از ایران براند و کاخی بلند در البرز کوه بر افراشت و پس از چندی بفریب دیوان بر آسمان رفت و سرنگون در بیشه‌یی نزدیک چین بزمین افتاد . چون پهلوانان از حال او خبر یافتند بنزدیک او رفتند و ویرا ملامتها کردند و بجایگاه باز آوردند و او تشویر خورده و ملامت زده چند گاهی روی از دیگران بپوشید و از این پس بنیکی گرایید . پس از این داستان سهراب و جنگ او با رستم و داستان سیاوش و فریفته شدن سودابه بر او و خشم گرفتن پدر بروی و گریختن پسر بتوران تا کشته شدنش بردست افراسیاب و داستان کیخسرو و آمدن بایران و نشستن بجای کاوس یکایک بتفصیل در شاهنامه آمده است . کاوس تا آنروز گار که کیخسرو افراسیاب را بجنگ آورد و کشت

زنده بود و چون کین پسر گرفت جهان را بدرود گفت. پادشاهی او صد و شصت سال بود اما در پایان عمر فراز و گسسته شد و از نیروی افراسیاب بایران تاخت و بیادها کرد و هفت سال باران از ایرانشهر ببرد. کیکاوس مردی تند و خود کامه و حق ناشناس اما در قدرت و شوکت همانند جمشید بود و پهلوانی بی نظیر چون رستم داشت. از کاوس غیر از سیاوش پسر دیگر بنام فریبرز مانده بود.

نام کاوس در اوستا کوی اوسن^۱ یا کوی اوسدن^۲ آمده است. معنی این نام را میتوان آرزومند (بعقیده یوستی در کتاب نامهای ایرانی^۳) و یا بنا بر تفسیرهای پهلوی خرسندی دانست^۴. هنگام بحث در باب نام کاوس باید بدانیم که این نام در زبان فارسی و بعضی از متون پهلوی اندکی از صورت اصلی خود خارج شده است. توضیح آنکه کلمه کاوس بتنهایی مرکب از کوی و اوسن است و بنا بر این کاوس یعنی کوی اوسن که در زبان پهلوی به کی اوس^۵ تبدیل یافته. با این حال در زبان فارسی یکبار دیگر کلمه کی بر این اسم مرکب افزوده شد. چنانکه کی کاوس معادل است با «کی کی اوس» و عین این اشتباه بندرت در بعضی از متون پهلوی مشهود است چنانکه در ذیل داستان کی اپیوه و برادران او دیده ایم.

اگرچه نام کاوس در اوستا بیش از کیتباد مذکور است^۶ اما مطالب زیادی درباره او از این کتاب بر نمی آید. خلاصه مطالب اوستا در باب کاوس چنین است: کوی اوسن زورمند بسیار توانا بر فراز کوه اریزیفی^۷ صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند به اناهیت قربانی داد و از او در برابر این هدایا چنین خواست که ویرا یاری کند تا بزرگترین پادشاه ممالک گردد و بر دیوان و آدمیان و جادوان و پریان و کویان و کرپنان فرمانروایی

۱ - Kavi Usan - ۲ K. Usadhan

۳ - Justi: Iranisches Namenbuch

۴ - رجوع کنید به پشتها تألیف آقای پورداود ج ۲ ص ۲۳۵-۲۳۶.

۵ - Kai Us - ۶ - آبان پشت فقرات ۴۵-۴۷ و بهرام پشت فقره ۳۹ و آفرین پیغامبر زردشت

پشت فقره ۱۳۲ و زامیاد پشت فقره ۷۱ و فروردین پشت فقره ۱۳۲.

۷ - Erezifya - ۷